

سلام و درود

درس اول: فضاگشایی، خاموشی و نمی دانم

پیام دوم

شاهدِ جانِ چو شهادتِ ز درونِ عرضه کند

زود انگشت برآرد خردِ کافرِ من

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰۱

تا جان اصلی می خواهد از خودش آگاه بشود، به طوری که من با فضاگشایی و قضاوت و مقاومت صفر، تنها شاهد فرم این

لحظه باشم، فوراً من ذهنی انگشتش را می گیرد بالا می گوید من، من هستم.

مثلاً در یک رویداد که دچار قبض و وسواس فکری شده ام یا تحریک شده ام که واکنش نشان بدهم؛ تسلیم می شوم و با

فضاگشایی زنجیره های فکری و هیجانی و واکنشی مربوط به موضوع آن رویداد قطع می شود، ولی متأسفانه در همین لحظه

من ذهنی با لباس تفسیر و تشریح این که در حالت انقباض و واکنش چه بر من گذشت، حالا چه درسی باید بگیرم، در آینده

چطور با این مسئله یا با مسائل مشابه به این موضوع باید برخورد بکنم، پیام این رویدادها چه بود و چه پیغامی می توانم

برای برنامه گنج حضور بنویسم؛ می آید و زنجیره های فکری و صندوق های فکری دیگری را تولید می کند. و این گونه

همیشه موفق می شود که روی سکوت و سکون درون را بپوشاند و نگذارد زنده بودن به جان اصلی و خاصیت شاهد بودن

پایدار بماند.

لِی مَعَ اللَّهِ وَقْتُ بَدَأَ أَن دَمَ مَرَا

لَا يَسَعُ فِيهِ نَبِيٌّ مُجْتَبَى

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۶۰

-«لِی مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسَعُنِي فِيهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ.»

«برای من در خلوتگاه با خدا، وقتِ خاصی است که در آن هنگام نه فرشته مقرب و نه پیامبر مرسل گنجایش صحبت و

انس و برخورد مرا با خدا ندارند.»

حدیث

بنابراین وقتی بعد از تسلیم و فضاگشایی فوراً می‌پریم به یک سری فکرهای متفاوت از فکرهای قبلی، با تصور این که این‌ها پیام و آموزه‌های اتفاق بودند، یعنی من تسلیم را کامل نمی‌کنم و فضا را تا بی‌نهایت باز نمی‌کنم و باز نگه نمی‌دارم، وگرنه فقط سکوت و سکون بود و مشاهده.

بسی دل‌ها رسد آن‌جا چو برقی

ولی مشکل بود آن‌جا ثباتش

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۳۳

پس معلوم شد که چرا به جان اصلی زنده نمی‌شوم، چون هیچ وقت به مرحله فنا نمی‌رسم، یعنی نمی‌توانم در حالت شاهد بودن باقی بمانم. برای من لحظه فضاگشایی شبیه این است که یک آن می‌روم توی عدم سگ سگ می‌کنم و فوراً بدو برمی‌گردم به افکار ذهن، حرف زدن یا متصور شدن نقش برای خودم، دیگران یا وضعیت‌ها.

گر نه موشی دزد در انبار ماست

گندم اعمال چل‌ساله کجاست؟

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۲

-چل‌ساله: چهل‌ساله

اگر در ما الگوهای کفر و نفاق باقی نمانده، پس چرا طی این همه سال مرکزمان از همانیدگی‌ها پاک نشده و هنوز هیجان‌زدگی در ما وجود دارد؟ [زیرا مدام در ذهن کار کرده‌ایم].

فکر کردن و حرف زدن و نقش چیدن بعد از تسلیم و فضاگشایی یک موش بزرگ است که حاصل کار معنوی‌مان را می‌دزد.

خموش، آب نگه دار همچو مشکِ درست

ور از شکاف بریزی، بدانکه معیوبی

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۵۰

پس خاموش باشیم، با فقط شاهد بودن آب حضور را نگه داریم. اگر از سوراخ‌های فکر و حرف و نقش بریزیم، باید بدانیم که معیوب هستیم و تسلیم و فضاگشایی‌مان درست نیست.

نکته: اگر پیامی به دلم آمد که بیم دارم فراموشم بشود، همان لحظه بلافاصله بدون این که به آن فکر کنم یا حرفی بزنم، فقط در جای ویژه این کار خیلی کوتاه یادداشتش کنم، فقط همین.

پس تنها کار درست ما حتی بعد از تسلیم باز هم همان فضاگشایی، خاموشی و نمی دانم است.

با سپاس

الناز از آلمان